

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل سوم بر زوال ملکیت با «اعراض»

بحث در این بود که آیا «اعراض»، مزیل ملکیت هست یا خیر؟ عرض کردیم؛ دلیل قائلین به عدم زوال ملکیت، استصحاب است. در مقابل استصحاب، قائلین به زوال ملکیت، سه دلیل اقامه کرده اند، که دو دلیل آنها مطرح شد و مورد مناقشه قرار گرفت. و اما دلیل سوم؛ روایات است. روایات را می خوانیم تا ببینیم آیا از این روایات استفاده می کنیم که اعراض، موجب زوال ملکیت است، یا اینکه این روایات هم دلالتی بر این معنا ندارد؛ این روایات در جلد 25 وسائل الشیعه – چاپ آل البیت – در دو باب «11» و «13» آمده است. – لازم است نکته ای را تذکر دهیم؛ و آن اینکه هر وقت روایتی را در بحث خواندیم، حتماً خود شما نیز به کتاب و وسائل مراجعه کنید.

این عمل، برکات و آثار زیادی دارد. سند روایت را جداگانه بررسی کنید و ببینید آیا غیر از این روایت، روایت دیگری بر مدعا وجود دارد یا نه؟ یکی از نقاط قوت فقیه؛ احاطه او بر روایات است. اگر فقهی قواعد و مبانی اصولی محکمی داشته باشد اما احاطه به روایات نداشته باشد، نمی توان گفت قوت فقهی دارد. لذا اصلاً باید یکی از کارهای شما این باشد که کتاب و سایل الشیعه را از اول تا آخر مباحثه کنید، سند و مدلول روایات را بررسی کنید. این کار موجب تقویت بُعد فقهی انسان می شود.

روایت اول : در جلد 25، باب 11؛ «بَابُ حُكْمِ مَا لَوْ غَرِقَتِ السَّفِينَةُ وَ مَا فِيهَا فَأَخَذَ النَّاسُ الْمَتَاعَ مِنَ السَّاحِلِ وَ اسْتَخْرَجُوهُ بِالْغَوْصِ»؛ جایی که يك کشتی غرق شده، بعداً موج و آب دریا مقداری از وسایل کشتی را به ساحل آورده و مردم هم آنها را گرفته اند و یا مردم با غواصی آن وسایل را بیرون آورده اند. حدیث اول: «محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله (ع)»؛ در وثاقت «محمد بن یعقوب»، «علی بن ابراهیم» و «أبيه» (ابراهیم بن هاشم) هیچ بحثی نیست – البته در «ابراهیم بن هاشم» يك اختلافی است که طبق آن اختلاف، برخی علماء، روایات او را صحیح می دانند و بعضی روایاتش را حسن می دانند.

«نوفلی» (حسین بن یزید) در رجال «کامل الزیارات» قرار گرفته، اما چون در موارد زیادی از «سکونی» روایت نقل می کند، و «سکونی»؛ و لو اینکه عامی مذهب است اما فقهاء امامیه بر روایات او اعتماد می کنند، و از این جهت که بر روایات سکونی اعتماد می کنند و در غالب موارد منقول از «سکونی»، نوفلی از او نقل می کند لذا بر روایات نوفلی هم اعتماد می کنند. البته خود «نوفلی» جزء افرادی است که قدح و توثیق ندارد.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ وَ إِذَا غَرِقَتِ السَّفِينَةُ وَ مَا فِيهَا فَأَصَابَهُ النَّاسُ فَمَا قَذَفَ بِهِ الْبَحْرُ عَلَى

سَاحِلُهُ فَهُوَ لِأَهْلِهِ وَ هُمْ أَحَقُّ بِهِ وَ مَا غَاصَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ تَرَكَهُ صَاحِبُهُ فَهُوَ لَهُمْ» ؛ وقتی یک کشتی غرق می شود، آن وسائلی را که آب دریا به ساحل می آورد، مال صاحبان سفینه است اما آنچه را که مردم با غواصی به دست می آورند و صاحبانش هم آن را رها کرده اند، مال همین غواص است. آیا از عبارت «و ترکه صاحبه» ، می توان این قاعده کلی را استفاده کرد که؛ وقتی مال این شخص در کشتی بوده و کشتی غرق شده و او مالش را رها کرده – مثلاً گفته من نه وقت دارم و نه می توانم مالم را از اعماق دریا پیدا کنم – بگوییم «کل مال ترکه صاحبه زال ملکیت»؛ هر مالی که صاحبش آن را رها کند از ملکیتش خارج می شود؛ یا اینکه این قاعده قابل استفاده نیست؟

در این روایت می فرماید «و ما غاص علیه الناس و ترکه صاحبه فهو لهم» ؛ که دو عنوان ذکر شده، یکی اینکه دیگری غواصی کرده و بدست آورده، دیگر اینکه صاحبش آن را رها کرده است. در بحث «اعراض»، کلام در این است که آیا به مجرد «اعراض»، از ملکیت خارج می شود یا نه؟ مثال زدیم به کسی که مالش را پشت درب منزل می گذارد و هنوز هیچ کس این مال را تملک نکرده است. در این روایت «مجرد الاعراض» وارد نشده، بلکه دو عنوان وارد شده که می گوید «غاص الناس و ترکه صاحبه». حالا روایت دیگر را هم ببینید.

روایت دوم: حدیث دوم باب 13، صحیح ابن سنان است. عنوان باب این است – دقت کنید که در وسائل الشیعه، عناوین بابها، همان فتوای صاحب وسایل است – «بَابُ حُكْمِ التَّقَاطِ الشَّاةِ وَ الدَّابَّةِ وَ البَعِيرِ وَ مَا عَلِمَ مِنَ المَالِكِ إِباحَتُهُ». سند روایت اینچنین است: «و عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا»، که روایات قبل از این روایت از مرحوم کلینی (ره) است لذا با «و او» عطف کرده است. در رجال خوانده اید که «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا» در کلام کلینی (ره) به دو نحو است؛ در بعضی موارد، افراد آن عده مشخص است و در بعضی موارد مشخص نیست. اینجا از مواردی است که مشخص است. «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ» ؛ سند روایت معتبر و روایت صحیح است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ مَنْ أَصَابَ مَالاً أَوْ بَعِيراً فِي فَلَاحَةٍ مِنَ الْأَرْضِ قَدْ كَلَّتْ وَ قَامَتْ (وَ سَبَّحَهَا صَاحِبُهَا مِمَّا لَمْ يَتَّبِعْهُ) – فَأَخَذَهَا غَيْرُهُ فَأَقَامَ عَلَيْهَا وَ أَنْفَقَ نَفَقَةً حَتَّى أَحْيَاها مِنَ الْكَلَالِ وَ مِنَ الْمَوْتِ فَهِيَ لَهُ وَ لَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَ إِنَّمَا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ» ، کسی که در بیابان به مالی یا شتری برخورد کرد که صاحبش او را رها کرده و دنبال آن نرفته، اگر آن شتر را گرفت و علوفه و آب او را تأمین کرد تا اینکه از مریضی و مردن نجاتش داد، این شتر مال اوست و اولی دیگر حقی نسبت به این ندارد و این شتری که صاحبش آن را رها کرده، مثل شیء مباح است.

آیا از این روایت می توان استفاده کرد که اگر کسی مالش را رها کرد و دنبال آن نرفت، از ملکیت او خارج می شود؛ مثلاً امروزه برخی مغازه های عبا و قبا دوزی سؤال می کنند که کسی پارچه ای را برای دوخت لباس آورده، و الان يك سال یا دو سال است که دنبال آن نیامده، یا وسیله ای را برای تعمیر آورده اند و يك سال یا دو سال است که دنبال آن نیامده است، آیا این «اعراض»، موجب خروج از ملکیت هست یا نیست؛ لکن این روایت نمی تواند دلیل بر مدعا باشد، زیرا روایت می گوید اولاً اگر مالکی شترش را رها کرده، ثانیاً دیگری آن را احیاء کرده، در اینجا ملکیت مالک زائل می شود، پس اگر دیگری احیاء نکرده بود هنوز داخل در ملك مالکش بود.

یعنی روایت نمی گوید به مجرد «رها کردن»، از ملکیت خارج می شود و حال آنکه مدعا این است که به مجرد رها کردن از ملکیت خارج شود.

روایت سوم: حدیث سوم باب 13، «و عَنْهُمْ – عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا – عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونَ عَنْ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ»، که این روایت ضعیف السند است، چرا که «محمد بن حسن بن شمون» ابتدا واقفی شده بعد به غلات پیوسته و فاسد المذهب و ضعیف بوده، نجاشی هم او را تضعیف کرده است، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) كَانَ يَقُولُ فِي الدَّابَّةِ إِذَا سَرَّحَهَا أَهْلُهَا أَوْ عَجَزُوا عَنْ عِلْفِهَا أَوْ نَفَقَتِهَا فَهِيَ لِلَّذِي أَحْيَاها قَالَ وَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي رَجُلٍ تَرَكَ

(دَابَّةٌ بِمَضْيَعَةٍ) - فَقَالَ إِنَّ تَرَكَهَا فِي كَلْبٍ وَ مَاءٍ وَ أَمِنْ فَهِيَ لَهُ يَأْخُذُهَا مَتَى شَاءَ وَ إِنَّ كَانَ تَرَكَهَا فِي غَيْرِ كَلْبٍ وَ لَا مَاءٍ فَهِيَ لِمَنْ أَحْيَاهَا؛ امیرالمؤمنین(ع) می فرمود: حیوانی که مالکش او را رها کرده یا از علوفه و نفقه‌اش عاجز شده، این حیوان برای کسی است که آن را احیاء کرده است.

امام صادق(ع) فرمود امیرالمؤمنین(ع) نسبت به کسی که حیوانش را رها کرده بود چنین حکم کرد که؛ اگر دابه‌اش را در يك جایی که علوفه و آب و امنیت هست رها کرده، آن حیوان هنوز از اوست و هر وقت بخواهد آن را می گیرد و اما اگر آن حیوان را در جایی که نه علوفه و آب هست و نه امنیت دارد رها کرده، این حیوان برای کسی است که او را احیاء کرده است. این روایت نیز قابل استناد برای مدعا نیست؛ زیرا نمی‌گوید به مجرد اعراض، از ملکیت خارج می‌شود، بلکه می‌گوید اگر این رها کرد و دیگری آن را احیاء کرد، آنگاه این حیوان مال محیی می شود.

نتیجه بررسی روایات

پس این روایات، قابلیت مقابله با آن استصحاب را ندارد. عرض کردیم؛ اگر کسی از مالش اعراض کرد، مجرد اعراض، سبب نمی شود که این مال از ملکیت مالک خارج شود، زیرا استصحاب می‌گوید ملکیت او باقی است و دلالت این روایات بر خروج از ملکیت، تمام نیست و نمی توانیم از روایات استفاده کنیم که «من ترك ماله يخرج عن ملكه».

لذا اگر کسی به عبادوز پارچه داده که برای او لباس بدوزد یا لباسش را به اتوشویی داده، و مثلاً پنج سال است سراغ آن نرفته، از ملکش خارج نشده، یا وسیله‌ای را برای تعمیر به مغازه‌ای سپرده، صاحب مغازه نمی‌تواند بعد از پنج سال بگوید خودم مالک آن می‌شوم. اینها از مصادیق اعراض نیست، بلکه از مصادیق «مجهول المالك» می‌شود که باید بر طبق دستور اموال مجهول المالك با آن عمل کند.

پس خلاصه عرض ما این شد که؛ از این روایات نتوانستیم ثابت کنیم که مجرد اعراض، سبب خروج از ملک می‌شود. بلی، اگر مالک اعراض کرد و دیگری احیاء کرد - با این دو قید- آنگاه به مجرد احیاء دیگری، قطعاً از ملکیت او خارج می‌شود.

اشکال سوم مرحوم امام(ره) به محقق نائینی(قده)

اشکال سوم امام(ره) به مرحوم نائینی(ره) این است که شما فرمودید بیع، «حل اضافه» و «تبادل در مالین» است نه «تبادل در ملکیتین». - مرحوم امام(ره) فرمودند بین «تبادل در مالین» و «تبادل ملکیتین» فرقی وجود ندارد و هر دو «تبادل اضافه» است. نکته‌ای که در کلام نائینی(ره) بود این بود که بایع، اضافه‌ی مالکیت خودش به مبیع را به اضافه بین خودش و ثمن تبدیل می‌کند.

اشکال سوم امام(ره) بر همین قسمت است - معنای کلام شما این است که خود «اضافه» باقی است و طرفش تغییر می‌کند، مثن می‌رود و ثمن جای او قرار می‌گیرد. در حالی که این معقول نیست، زیرا «اضافه» دو طرف دارد، معنی ندارد که بگوییم اضافه مالکیت باقی است، تا الان مالکیتش به مثن بود و حالا به ثمن تعلق می‌گیرد، این معقول نیست که يك طرف اضافه از بین برود، اما خود «اضافه» باقی بماند.

اشكال چهارم مرحوم امام(قده) به محقق نائيني(ره)

مرحوم نائینی(ره)، ملکیت را از «مقوله جدۀ اعتباری» قرار داد. در فلسفه؛ از نسبت بین يك شیء خارجی و يك شیء دیگر به «جدۀ» تعبیر می‌کنند. اشكال امام(ره) این است که «ملکیت» از باب «مقوله جدۀ» نیست، بلکه از باب «مقوله اضافه» است و يك شیء نمی‌تواند تحت دو مقوله قرار گیرد.

این عمده اشکالاتی است که امام(رض) بر محقق نائینی(قده) کرده است.

اکنون پس از این اجمالی که از بیان شیخ(ره) و کلام نائینی(قده) و اشکالات امام(رض) عرض کردیم، باید از بین این تعاریف، جمع بندی کنیم و نتیجه‌گیری کنیم و این بحث را تمام کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.